

عنصر درد در آثار عطار (منطق الطیر، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه، اسرارنامه، دیوان)

سولماز غفاری*

چکیده

یکی از عناصر مهم در آثار عرفا و به خصوص عطار نیشابوری «درد» عارفانه است و از کلمه‌های محوری در آثارش می‌باشد و از نظر عطار فقط انسان از آن برخوردار است و دیگر موجودات و حتی فرشتگان از این درد بی‌نصیب هستند. عطار آن را اساس و پایه‌ی سیروسلوک می‌داند و انسان را به شناختن این درد تشویق می‌کند. در این مقاله، کوشش می‌شود در مورد عطار و آنچه درباره‌ی خصوصیات این درد است به نظر خوانندگان برسد.

کلیدواژه: درد، عرفان، منطق الطیر، مصیبت‌نامه، اسرارنامه، الهی‌نامه، دیوان عطار

مقدمه

عطار نیشابوری یکی از چهره‌های درخشان عرفان و ادب فارسی است که در این فرهنگ جایگاه بلندی را به خود اختصاص داده است. در میان عرفای بزرگ جهان اسلام کمتر شاعری را می‌توان یافت که به اندازه‌ی عطار، دارای آثار متعدد و متنوع منظوم عرفانی باشد. مجموعه‌ی آثار منظوم وی در بردارنده‌ی عالی‌ترین معانی و مضامین عرفانی است. یکی از موضوعاتی که جایگاه برجسته‌ای را در قلم و اندیشه و فکر و نظر عطار به خود اختصاص داده است «دردمندی و احساس درد داشتن» است. بسامد بالای واژه‌ی درد و واژه‌های مربوط به آن در تعابیر و تصاویر گوناگون تمامی آثار عطار را در میان آثار دیگر شاعران عارف ممتاز ساخته است. تنها با نگاه کمی به آثار

Ghafaari.soolmaz2020@gmail.com

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۷/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۴/۰۱



منظوم عطار می‌توان فهمید که «درد» اصلی‌ترین دست‌مایه‌ی سروده‌های این شاعر عارف است. او در منطق‌الطیر در ۵۰ بخش و طی ۹۶ بیت از درد سخن گفته است. در الهی‌نامه در ۵۷ بخش و طی ۱۰۴ بیت، در مصیبت‌نامه در ۷۱ بخش و طی ۱۰۴ بیت و در اسرارنامه در ۱۹ بخش و طی ۲۹ بیت، «درد» چاشنی سخن عطار است. این آمار در دیوان قصاید، غزلیات و ترجیعات او نیز شگفت‌آور است. در ۲۰۸ غزل، قصیده و ترجیع‌بند ۲۷۶ بیت بر پایه مضامین مربوط به «درد» پرورده شده‌اند. عطار درد را مایه کار و عرفان خویش قرار می‌دهد و از همین روی این درد است که در آثار او برجستگی خاصی دارد و درد و سوز درونی ناشی از موج دریای آتش و طوفان عشق خود را در قالب مثنویات و غزلیات برای بیان مقاصد عالی عرفانی، سخنان آتشین خود را از صندوقچه اسرار سینه‌اش، چون دانه‌های گوهر و مروارید با نظم و ترتیبی خاص بر دل‌باختگان و رهروان طریقت عشق عرضه نمود. واکنش درونی شیفتگان و طالبان این طریقت را به امید وصال شعله‌ورتر به سوی فنا رهنمون گردانیده است. عشق مطیع امر است و هر چه معشوق خواهد آن کند. آتشی در همه چیز می‌زند ولی عشق را درد و سوز همراه باید که عشق بی‌درد به کار نیاید. عشق مغز وجود است و به درد کامل می‌گردد و مقصود از درد طلب کمال و کوشش است. این نوشته پژوهشی به بررسی عنصر درد در آثار عطار می‌پردازد و سعی می‌کند این نکته را روشن کند که شعر زاییده درد آگاهی اوست و محور سخنان درد انسان است همان دردی که موجب امتیاز اشرف مخلوقات نسبت به دیگر موجودات است.

بحث اصلی

درد در لغت به معنای رنج و آزار (تن و روان)، وجع، الم، ناراحتی شدید عضوی یا عمومی که تحملش سخت است... می‌باشد. (معین، ۱۳۶۴: ۳).

درد در اصطلاح روانشناسی

وقتی شدت محرک به حدی برسد که بتواند به بافت‌ها آسیب برساند، محرکی برای احساس درد می‌شود. (ریتل، ۱۳۸۴: ۱۶۹).



درد در اصطلاح عرفان

بلا و مصیبت بود که از بعد و دوری به حق ناشی می‌شود. (سجادی، ۱۳۶۲: ۵۸).

درد در آثار عرفانی

«درد حالتی را گویند که از محبوب طاری شود و محب طاققت حمل آن ندارد». (عراقی، ۱۳۶۴: ۴۲۷).
«زهی عشق که گفت: ما درد ابدی را اختیار کردیم و رحمت و لطف را نصیب دیگران کردیم.»
(تمهیدات، ۱۳۷۷: ۲۲۳)

در کتاب‌های عرفانی مفهوم درد به شکل‌های مختلفی مورد توجه قرار گرفته است و از آنجا که اولین مصداق درد طلب کردن حقیقت است. برخی صاحب‌نظران آن را هم‌ردیف طلب، به‌عنوان اولین وادی سلوک در نظر گرفته‌اند. از جمله در منازل السائرین، رساله قشیریه، کشف المحجوب، انس التائین، نفحات الانس و صوفی‌نامه. برای نمونه در انس التائین آمده: «بدان که چون مرد را درد این بگیرد و همت این کار برخیزد و به خواستداری این حدیث بیرون آید، از سر درد و محبت و آتش شوق به طلب مطلوب خویش برخیزد.» (انس التائین، ۸۱: ۱۳۶۸) اکثر عرفا و متصوفه درد را عنایتی از سوی خداوند و کشنده‌ی سالک به وادی طلب دانسته و آن را ارادت نام نهاده‌اند. از این‌رو درد طلب را قبل از طلب، مقدمه‌ی سلوک می‌دانند. از جمله در تمهیدات، مرصادالعباد، بحر المعارف، کاشف الاسرار و ... که برای نمونه، در کاشف الاسرار آمده «چون خداوند را، سبحانه و تعالی - در حق بنده‌ای از بندگان خود عنایتی باشد به صفت ارادت محبت بر دل و بی تجلی کند. پس بنده را ارادت محبت او در جنبانند و درد طلب آن حضرت در دل وی پدید آید.» (کاشف الاسرار، ۱۳) - اندوه مدام سالک در طی طریقت و رویارویی با رنج‌ها و سختی‌های سلوک، از دیگر مصداق‌های درد در آثار عطار است که در کتبی چون سرح تعریف - کشف الاسرار - نامه‌های عین القضاة - تمهیدات، روح الارواح، لوائح و ... بدان پرداخته شده است و پیش از آنکه در حکم آموزه‌های عرفانی باشد سخنانی رازآلود و مناجات‌گونه است.

یکی از کلمات محوری سخن عطار، کلمه‌ی «درد» است و این درد هیچ ربطی به آنچه معادل و جمع و آلم در زبان عربی است ندارد. بلکه مقصود آمادگی روحی انسان است برای پذیرفتن امور ذوقی



و حقایق روحانی و چیزهایی که می‌تواند انگیزه‌ی کارهای اساسی شود و نیروی حرکت سالک به سوی مقصود گردد». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۵۶۰)

عطار درد را بدین گونه تعریف می‌کند که انسان به دنبال حقیقتی است ولی نمی‌داند که آن حقیقت چیست و در عین حال همیشه جویای آن حقیقت است.

همی درد آن بود این زندگانی که چیزی بایستد کانرا ندانی
 ندانی آن و آن خواهی همیشه ندانم لیکن چه کارست و چه پیشه
 (ریتر، ۳۵۶)

راه درد از نظر عطار، همان راه سیروسلوک به سوی حق و حقیقت است، که مردی پیدا نشد که هم سفر و هم راه او شود و اسرارجوی و اسراردان راه حق و حقیقت شود. بنابراین همه در خواب غفلت و بی‌خبری هستند و رهبری پیدا نمی‌شود. عطار معتقد است که دردمندی او نیاز به تقریر و بیان ندارد زیرا سوز دل، ناله شب، روی زرد و نزار، اشک گرم و آه سرد از نشانه‌ها و لوازم راه درد می‌باشد که همیشه هم‌راه او است. بنابراین برای رفتن در راه درد انسان باید اسباب و لوازمی همراه داشته باشد که یکی از آن لوازم اشک گرم و آه سرد می‌باشد که مقبول درگاه حق است و عطار از دیگر لوازم راه درد را خون خوردن و غصه خوردن می‌داند. درد در نگاه کلی عطار بر دو نوع است:

یکی درد متعالی و برین، که این درد مایه‌ی رستگاری و پیر و مراد انسان می‌باشد و نیز صاحب این درد، دچار دغدغه حقیقت می‌شود و این درد نزد عطار مقبول و پسندیده است.

گر شود، این درد دامنگیر تو پس بود این درد، دایم، پیر تو
 ورنه نگیرد دامنست این درد زود گفت و گوی این ندارد هیچ سود
 (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۴: ۸۱)

و دیگر درد نازل و فروردین صاحب آن دغدغه مسائل نفسانی را دارد از جمله آنها درد حرص و درد آز می‌باشد که نزد عطار مذموم و مطرود است:

تو نامرده نگردد حرص تو کم که درد حرص را خاک است مرهم
 (گوهرین، ۱۳۸۴: ۸۴۰)



عطار چنان «علم» را «درد» را ملازم یکدیگر می‌شناسد. معتقد است که هر که «اهل درد» باشد علم یقین! بدل به عین یقین می‌شود. در نظر عطار درد چیزی است در معنی شوق و سوز و آمادگی برای پذیرفتن امور معنوی. صاحب چنین تجربه‌ای را عطار مرد راه می‌داند و حدیث «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» را مرتبط با همین مسأله‌ی درد می‌کند و می‌گوید: کابین عروس خلد درد است یعنی استعداد و شوق امری معنوی را به کمال داشتن و رنج‌ها را درین ره به جان خریدن. عطار به این نتیجه می‌رسد که «درد» ملازم با «بیچارگی» است و بیچارگی در اینجا مفهوم ویژه‌ی خود را دارد که عبارت است از احساس نیاز به حق و خود را و کارهای خود را ندیده گرفتن. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۴۲)

آدم و درد دین

شیخ درد را زمانی می‌داند که آدم گناه خوردن شجره‌ی ممنوعه را مرتکب شد و سبب به وجود آمدن انسان گردید به همین دلیل انسان را وارث این درد می‌داند و اگر کسی این غم و درد را در درون خود نداشته باشد او را آدم نمی‌داند.

قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی در خورد نیست
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۸۵)

او معتقد است که زمانی که ندای اهبطوا بر آدم وارد شد و سر تا پا درد گشت و هدف از این درد را نیز آراستن جهان می‌داند. دردی که عشق از آن جان می‌گیرد.

او چو مرد درد آمد، در سرشت پاک شد از رنگ و زبوی بهشت
لاجرم چون «اهبطوا» اش آمد خطاب پای تا سر درد آمد و اضطراب

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۸۵)

و باز عطار عقیده دارد که درد دین باعث می‌شود که انسان به ایمان و ایقان برسد و از وجود خودش بیرون بیاید و پاک و پیراسته گردد و آنگاه خدا اندیش شود. در دین، انسان را از مرحله‌ی حرف و گفت به مرحله‌ی عمل و کار می‌کشاند و باعث تنبّه و بیداری او از خواب امل و آرزوهای دور و دراز می‌شود. بنابراین عطار می‌گوید اگر انسان درد دین داشته باشد علم یقین او



تبدیل به عین الیقین خواهد شد و سبب دست یابی به کلید گنج حقیقت است و آدمی را به سر منزل مقصود می‌رساند.

اگر هر گز بگردد درد دنیست شود علم الیقین عین الیقینت
(گوهرین، ۱۳۸۶: ۶۵)

در نگاه عاشقانه عطار با شاعران قبل و بعدش تفاوت‌هایی دیده می‌شود. شاعران قبل و بعد عطار معتقد بودند تفاوت میان انسان و فرشته «عشق» است انسان عشق را پذیرفته اما فرشتگان نپذیرفتند. چنان که حافظ می‌گوید:

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز
(قزوینی و غنی، ۱۳۷۵: ۱۸۹)

اما عطار خلاف این مسأله را می‌گوید. او معتقد است فرشتگان هم مثل انسان‌ها عاشق خداوند و اگر عشق نداشتند، این گونه حول عرش الهی نمی‌گشتند چیزی که انسان دارد و فرشته ندارد از نظر عطار «درد» است از این رو این چنین نغمه سر می‌دهد:

قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی در خورد نیست
(گوهرین، ۱۳۷۸: ۶۶)

عطار حتی کفر و دین را نیز در مقابل مقام درد به چیزی نمی‌گیرد و در نیایش با محبوب خویش می‌گوید که هر کس درد تو را در دل نداشته باشد زندگی بر او خوش مباد که او مرد راه عشق تو نیست. بی‌درد تو جان من بی‌جان می‌شود. پس قطره‌ای از این آب حیات در کام جانم ریز متاع کفر و دین را به آنان که خریدار آنند عطا کن و رهایشان کن تا بر سر آن به نزاع و محاکا بپردازند اما مرا از این دو بری دار و ذره‌ای درد خویش را به من عنایت کن تا مرد راهت شوم.

هر که را خوش نیست دل از درد تو خوش مبادش زانکه نبود مرد تو
ذره‌ای دردم ده ای درممان من زانکه بی‌دردت بمیرد جان من
کفر کافر را و دین دیندار را ذره‌ای دردت دل عطارد را
(گوهرین، ۱۳۷۸: ۱۴)



عطار مردی و مردانگی را میوه‌ی درخت درد می‌داند و معتقد است که هرکس بخواهد مرد راه عشق شود باید همنشین درد گردد. در حکایتی که در منطق‌الطیر در گفتگو و مناظره بین مردی با دریای نیلگون به میان آورد. این نکته را بیان می‌کند که برای مرد او شدن باید جامه از درد او نیلی کرد و دردمند او شد. حکایت از این قرار است که مردی به دریا می‌رود و از دریا می‌پرسد که چرا کبودی و جامه ماتم پوشیده‌ای و دریا در جواب می‌گوید: کز فراق دوست دارم اضطراب.

چون ز نامردی نیم من مرد او جامه نیلی کرده‌ام از درد او
خشک لب نشسته‌ام مدهوش من ز آتش عشق آب من شد جوش من
گریبم قطره‌ای از کوششش زنده‌ی جاوید گمردم بر درش

(همان: ۴۳)

و در جایی دیگر عطار شرط جدا شدن ازدل‌مشغولی‌های دو جهان و همدمی با اهل صفا و عشق را توجه به درودل می‌داند و بر این عقیده تأکید می‌کند که همراهی با درد است که آدمی را مرد می‌کند.

عطار می‌گوید آنچه در عرفان اهمیت دارد راه یافتن و حرکت است و تا کسی عاشق نباشد و عشقش به مرحله درد نرسیده باشد پای در راه پر خون سیروسلوک نخواهد گذاشت و اهل درد نخواهد شد زیرا که درد یک تحفه و جذبه الهی است که هر کسی لیاقت برخوردار از آن را ندارد پس باید سالک از عادات و نفس خود بیرون آید و آئینه دلش را با عشق جلا دهد تا شایستگی درد عشق را پیدا کند و سپس در آن درد به سوز و گداز پردازد تا آتش عشق زوائد وجودش را زائل کند و داغ درد را به سینه‌اش نهد و او را چنان مجروح سازد که بوی سوختن از جگرش برخیزد تا انسانی کامل گردد و دارای سخنی نافذ شود. عطار درد الهی را داروی دل عاشق می‌داند که درمان این درد جدایی از جسم و صورت ظاهری است درد عشق عادت‌پذیر نیست چون تا عاشق به معشوق نرسیده است درد هست و چون رسد دیگر عاشق و صاحب درد در میان نیست تا درد یا عادت بماند - عطار می‌گوید ای سالک راه خدا، اکنون که کامل شدی و اهل درد گشتی و در راه معشوق از جان خویش گذشتی در این دیوان ما وارد شو تا پی به اسرار آن



بیری و بینی که عاشقان بی‌درد گردی را هم از عشق واقعی نمی‌بینند زیرا درد عشق ازلی است و با نامرادی و درد و حسرت و آه حاصل می‌گردد.

راه درد از نظر عطار، همان راه سیروسلوک به سوی حق و حقیقت است که مردی پیدا نشد که هم سفر و همراه او شود و اسرارجوی و اسراردان راه حق و حقیقت شود. بنابراین همه در خواب غفلت و بی‌خبر هستند و رهبری پیدا نمی‌شود. عطار معتقد است که دردمندی او نیاز به تقریر و بیان ندارد. زیرا سوز دل ناله شب، روی زرد و نزار، اشک گرم و آه سرد از نشانه‌ها و لوازم راه درد می‌باشد که همیشه همراه اوست. بنابراین برای رفتن در راه درد، انسان باید اسباب و لوازمی همراه داشته باشد که یکی از آن لوازم اشک گرم و آه سرد می‌باشد که مقبول درگاه حق است.

مرغ روحانیش گفت ای پیر راه	دردمندی می‌گذشت این جایگاه
برکشید آهی زدل پاک و برفت	ریخت اشک گرم بر خاک و برفت
ما کنون آن اشک گرم و آه سرد	می‌بریم از یکدیگر در راه درد
چون روایی دارد آنجا اشک و آه	بنده دارد این متاع آن جایگاه

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۴۴۳)

یا این ابیات:

درد بایسد در ره او انتظار	تا در این هر دو برآید روزگار
در طلب صبری بیاید مرد را	صبر خود کی باشد اهل درد را

(گوهرین، ۱۳۷۴: ۱۸۴)

و... از سر دردی بدین میدان درآی	جان سپر زارد بدین دیوان درآی
گر نیابی از سردردی درو	روی ننماید ترا گردی درو

(همان: ۲۴۷)

نعننا گفته نماند که عطار به درد راه و درد کار و درد مسلمانی نیز اشاره‌ای دارد:

چند گویم، این دلم از درد راه	خون شد و یک دم نیامد مرد راه
گر شما اسرار دان ره شوید	آنکھی از حرف من آگه شوید

(همان: ۴۰۲)



و درد کار:

نه مرا معلوم تا در درد کار بر که می‌گیریم چو باران زار زار
من نه آگاهام چنین گریان شده کز که دور افتاده‌ام حیران شده
(همان: ۴۱۱)

درد در منطق الطیر

در منظومه منطق الطیر که مبنای آن بر رمز نهاده شده به التزام درد در وجود عاشق بارها و بارها اشاره کرده است. گویا تمام سعی پوپک در طول مناظرات طولانی خود با مرغان و تحریض آنان برای یافتن سیمرخ، رمزی باشد از تعالیم مشایخ دین و عرفان در جهت تشدید درد در وجود خلایق. در عین حال، بهانه‌های مرغان نیز رمزی است از توجیحات آدمیان در احتراز از عشق و درد و خود شیخ هم که درد را از حق طلب می‌کند، به این دلیل است که هدهد نیز اگر مانند او نمی‌بود نمی‌توانست مرغان را به دردمندی بخواند:

ذره‌ای دردم ده ای درممان من زانکه بی‌دردت بمیرد جان من
(همان: ۱۴)

عطار حتی کفر و دین را نیز در مقابل مقام درد به چیزی نمی‌گیرد و در نیایش با محبوب خویش می‌گوید که هرکس درد تو را در دل نداشته باشد زندگی بر او خوش مباد که او مرد راه عشق تو نیست. بی‌درد تو جان من بی‌جان می‌شود. پس قطره‌ای از این آب حیات در کام جانم ریز، متاع کفر و دین را به آنان که خریدار آنند عطا کن و رهایشان کن تا بر سر آن به نزاع و محاکا پردازند، اما مرا از این دو بری دار و ذره‌ای درد خویش را به من عنایت کن تا مرد راحت شوم. در خاتمه‌ی کتاب، مرتبه‌ی خود را در شاعری وصف می‌کند که شعر او سرمایه عشاق است و شرح منطق الطیر و مقامات طیور وقف نکته‌دانی اوست. شرط ادراک منطق الطیر درد و سوز دل است کسی که درد ندارد به اسرار این کتاب پی نمی‌برد و کسی که بخواند و دریابد مرد کار و برخوردار شود و اگر افسرده‌ای مانند یخ بخواند جان او مانند آتش شعله‌ور گردد و از حجاب افسردگی بیرون آید و او در پیام آخر می‌گوید که من عطار نیز اهل دردم و از روی درد شعر



گفته‌ام. نه از روی شعر و شاعری، بدین خاطر از تو خواننده هم می‌خواهم که اهل درد باشی و از روی درد این دیوان را نگاه کنی تا پی به اسرار آن ببری و فقط مانند اهل ظاهر به الفاظ آن قانع نشوی و از صد درد من یکی را باور کنی.

از سر شعر و سر کبری نگاه	در کتاب من مکن ای مرد راه
تا ز صد یک درد داری باورم	از سر دردی نگاه کن دفترم
از طریق عاشقان گردی نیافت	هر که زین شیوه سخن دردی نیافت
و انک این دریافت برخوردار شد	هر که این را خواند مرد کار شد
اهل معنی مرد اسرار من اند	اهل صورت غرق گفتار من اند

(همان، ۱۳۷۶: ۲۴۷)

عطار در پایان حکایت پنج از مقاله‌ی هفدهم بر مرگ خلقی که از شناخت گوهر جان بی‌بهره مانده‌اند دریغ می‌خورد و تنها کسی را شایسته‌ی نام مردی می‌داند که سراسر، وجودش نقطه‌ی درد گشته باشد:

تن که یک درد مرا مرهم نکرد	همچو مویی گشت و مویی کم نکرد
ای دریغا جان به تن در باختیم	قیمت جان ذره‌ای نشناختیم
تشنه می‌میریم در طوفان همه	وانک آب از چشمه‌ی حیوان همه
تا نگردي نقطه‌ی درد ای پسر	کی توان گفتم تو را مرد ای پسر

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۷۸)

عطار از درد بی‌درمان و زاری و تضرع و گریستن و خون فشاندن زیاد صحبت می‌کند می‌گوید: «آدم» به سر کار آگاه گردید و بدین جهت قصد دنیا کرد و خون گریست. هرکس خواهان درد نباشد از درخت عشق برخوردار نخواهد شد.

گر تو هستی اهل عشق و مرد راه	درد خواه و درد خواه و درد خواه
------------------------------	--------------------------------

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۶۷)

بررسی مفاهیم درد و مصادیق آن در مقایسه با سایر اندیشه‌های محوری عطار در این منظومه، ناظر بر اینست که درد، اندیشه‌ی غالب در این اثر می‌باشد. کلمه‌ی درد در مصیبت‌نامه به تنهایی بیش از



یکصد بار تکرار شده است و دربارہی مصادیق درد چون سوز، غم، مصیبت، زاری، نوحه، ناله و ... می‌توان ادعا کرد که در اغلب ابیات مصیبت‌نامه این مفاهیم تکرار شده‌اند و مفهومی که بیش از سایر مفاهیم، در حوزه‌ی دردمندی تکرار شده است، پیوستگی سالک در زاری و گریستن در طریقت است. علت اساسی این امر، آنست که سالک، همواره در سرگشتگی و حیرت ناشی از خوف و رجا به سر می‌برد و بی‌قراری او بیانگر شوق و بی‌صبری او از معشوق از لیست به اذعان خود عطار و نامی که برای منظومه‌اش برگزیده است؛ روح دردمندی بر کل این مثنوی حکمفرماست و بسامد بالای این عنصر همراه با انواع مصادیقش، عطار را در عرصه‌ی مصیبت‌نامه صاحب سبک شخصی کرده است. به گونه‌ای که نمی‌توان مصیبت‌نامه را بی این عناصر فهمید و به درک عرفان ویژه‌ی عطار که منحصر به خود اوست و در هیچ اثر عرفانی با این بسامد و کیفیت سابقه ندارد رسید.

عطار در اسرارنامه «علم» را و «درد» را ملازم یکدیگر می‌شناسد. معتقد است که هر که «اهل درد» باشد علم یقین او بدل به عین یقین می‌شود و درد، در نظر عطار چیزی است در معنی شوق و سوز و آمادگی برای پذیرفتن امور معنوی صاحب چنین تجربه‌ای را عطار مرد راه می‌داند و حدیث «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» (فیض‌القدیر، ۳/۳۸۹) را مرتبط با همین مسأله درد می‌کند و می‌گوید: کابین عروس خُلد درد است. یعنی استعداد و شوق امری معنوی را به کمال داشتن و درد این راه به جان خریدن. عطار در اینجا به این نتیجه می‌رسد که «درد» ملازم با «بیچارگی» است و بیچارگی در اینجا مفهوم ویژه‌ی خود را دارد که عبارت است از احساس نیاز به حق و خود و کارهای خود را ندیده گرفتن. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۴۱ و ۴۲)

در مقاله‌ی اول با مضامین و معانی آیه شریفه نور آغاز می‌کند که «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است،

الا ای جـــــان و دل را درد و دارو	تو آن نوری که تَمَسَّه نـــــارو
چرا چندین به گرد کام گردی	که اهل درد را بلدنام کردی
اگر در راه دین گردیت بودی	ز نامردی خود دردیت بودی
هر آن کس را که درد کار بگرفت	همه جان و دلش دلدار بگرفت



اگر هرگز بگردد درد اینست شود علم یقین عین یقینت
به درد دین درآمد هر که مرد است که «کاوین عروس خلد درد است»
سخن کان از سر دردی درآید کسی کان بشنود مردی برآید
(همان: ۱۰۵)

درد از نظر شوریدگان الهی نامه نیز یک ضرورت است و آن محبت به خدا و قدم نهادن در راه خداست. انسان کره‌ی خاکی در تمام حیات خود آرزوی خوش زیستن و بی‌درد زیستن دارد که گویی همین را خدا نیافریده است و هیچ کس از آن خبری ندارد.

شوریدگان الهی نامه درد را یک ضرورت می‌دانند و در تمثیلی ساده از زبان ایشان حکمتی ژرف از عالم معنی ظاهر می‌شود که بی‌درد را از آن خبری نیست: «یکی از دیوانه‌ای پرسید: درد چیست؟ گفت: نیازی است بایسته و لازم. همچون آب برای تشنه‌ی ده روزه و همچون دست برای کسی دست بریده و چون خدا برای ما»

در همین هنجار است که سنگینی بار مسئولیت و درد، در برابر سبکی و بی‌وزنی خوشی و راحت، وزن و وقار نشان می‌دهد و معلوم می‌گردد بی‌باری و بی‌دردی عامل همه‌ی دردها و بیماری‌هاست و آن که خود را در عالم صورت و معنی بی‌بندوبار و بی‌درد می‌شمارد گرفتار دردهای بی‌درمانی است که کمترین آن ناخشنودی او از کار جهان است و کام‌خواهی و جاه‌طلبی و قدرت‌نمایی او را آن‌چنان که می‌خواهد جواب نمی‌گوید و اگر کسی به معرفت درون نرسد هیچ چیز این جهان او را خشنود و راضی نمی‌کند.

«درد» همدم جدانشدنی مردان خداست و گریزناپذیر برای کسی که در این راه بخواهد مرد شود. قلبی که درد آشنا باشد زنده می‌شود. تا زمانی که قلب تو با این درد آشنا نیست مرده است، زیرا درد را فقط زنده احساس می‌کند. تو هنوز خامی و این حدیث تو را خوش نیاید. زیرا آتش فقط در سوخته افتد. پس چون شمعی شب و روز در سوختن باش تا آتش نورت را فاش کند. دردی که درمان‌پذیر نباشد، عین درمان است. ابوعلی طوسی می‌گوید: اگر تو جمله‌ی دل را مالمال از درد کنی آن‌گاه است که همه درمان‌گردی و مرد شوی. درد کیمیای واقعی مردان خداست. تنت



را دل کن و دل را ملامت از درد که مردان بدین سان کیمیا می‌سازند. این پاسخی است که پادشاه در مقابل پرسش یکی از فرزندان که از ماهیت کیمیا می‌پرسد به او می‌گوید:

تنت را دل کن و دل درد گردان کزینسان کیمیا سازند مردان
چو نیست این کیمیا در عرش و کرسی زجان خود طلب دیگر چه پرسی
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۸۹)

بیشترین دغدغه‌ی خاطر عطار این است که مردم از درد جدایی خود آگاه نیستند و همه‌ی تلاش او این است که انسان‌ها را از این غفلت بیرون آورد و به آنان بفهماند که اگر دردی احساس نمی‌کنند نه این که دردی وجود ندارد بلکه شما در حال بی‌خبری به سر می‌برید و خود را به بی‌دردی زده‌اید. بخواهید یا نخواهید با این درد آفریده شده‌اید. اگر این درد را احساس کنید و در طلب درمان آن باشید. زندگی حقیقی را خواهید یافت و گرنه با بی‌دردی زندگی کردن در حقیقت زندگی نیست بلکه مردگی است.

عطار در دیوان نیز تمام هستی را از این درد خجسته، سرشار می‌بیند، دردی که در پس تمام پرده‌های عالم نهان و آشکار هویدا است:

عشق تو پرده، صد هزار نهاد پرده در پرده، بی‌شمار نهاد
پس هر پرده عالمی پر درد گه نهان و گه آشکار نهاد
(تفضلی، ۱۳۴۸: ۱۲۰)

دردی که «عطار دل‌فگار» از آن می‌گوید. دردی است جاودانی (چون حسن محبوب، فناپذیر نیست):

درد من هیچ دوا نپذیرد زان که حسن تو فنا نپذیرد
(همان: ۲۶۵)

دردی که به آسانی به دست نیاید باید هم فناپذیر باشد.

عطار عشق را زاییده درد می‌داند و این درد آگاهی و طلب است که انسان دغدغه‌ای برای یافتن داشته باشد و دردی و طلبی در درون خویش احساس نماید، مال و وقف را نمی‌توان خرید و عشق را



نیز نمی توان با هیچ قیمتی مادی به دست آورد و خداوند آن را بر دل های دردمند و درد فهم وقف نموده است.

عشق وقف است بر دل پر درد وقف در شرع ما بهایی نیست
(نفضلی، ۱۳۴۸: ۴۹۴)

عطار عشق را بدون درد ناتمام می داند همچون خورشی که بی نمک و بی طعم است و چیزی کم دارد. نمک! عشق هم درد و سوز است و حتی فراتر از این عطار عشق بدون درد دل را حرام می داند و می گوید:

عشق بی درد ناتمام بود کز نمک دیگ را طعام بود
نمک این حدیث درد دلست عشق بی درد دل حرام بود
(همان: ۲۵۹)

عطار همان طور که از درد سخن می گوید دارویش را هم می دهد به هر حال، عطار، عطار است و در گذشته پزشکان را عطار می گفتند و او درمان هم می کرده است و در این رابطه هم وقتی از درد سخن می گوید. داروی آن را هم تجویز می کند. داروی آن دردی که عطار از آن سخن می گوید رسیدن به وصال حق و مرحله قرب به حق است. یعنی انسان به جایی برسد که خود را همواره در پیشگاه خداوند ببیند.

«درد» اهل عصر را که «بی دردی» است درمان کند و عطار سعی دارد تا به خواننده حالی کند که با این درد می توان از بی دردی رست. آنچه باعث شد عطار، عشق را با درد در آثارش بیاورد و این دو عنصر را همیشه با هم همراه کند، این است عطار معتقد بود بی دردی علاجش آتش است. درد، شوق طلب است رؤیت غایت است و بنابراین درد نیست درمان است درمان نقص و دورافتادگی از کمال است. درد در انسان اندیشه ی طلب بر می انگیزد و او را در خط سیر عشق که متضمن از خود رهاشدن و در واقع اولین مرحله کمال انسانی است می اندازد با این درد است که انسان می تواند تن را به جان و جان را به جان تبدیل کند.

می دود تا تن کند با جان بدل در رساند تن به جان پیش از اجل
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۶۱)



او می‌کوشد تا آنچه از اوصاف انسانی به دور است از وجود انسان‌ها بزیاید و آنچه از احوال روحانی تا حدی برای خودش قابل دسترس است برای آنها هم فراهم کند تا به آنها بفهماند که با نزدیک شدن به درد عشق، درد خدا و درد دین می‌توانند از بی‌دردی فاصله بگیرند.

نتیجه‌گیری

عطار نیشابوری یکی از عارفان شاعر بزرگ ایران است که تحولی در عرفان اسلامی ایجاد کرده است. چیزی که انسان دارد و فرشته ندارد از نظر عطار «درد» است. این درد دردی است که دانایان اسرار الهی با صد هزار درمان معاوضه نمی‌نمایند و تمنای این درد را دارند - عطار مشتاق این درد جگرسوز است و برای انسان از خدا طلب درد می‌کند.

عطار معتقد است که کامروا شدن در پرتو دردمند بودن است - مقصود از درد آمادگی روحی انسان است برای پذیرفتن امور ذوقی و حقایق روحانی و چیزهایی که می‌تواند انگیزه کارهای اساسی شود و نیروی حرکت سالک به سوی مقصود گردد و نباید لحظه‌ای از جان سالک جدا شود. درد مدنظر عطار باعث رهایی انسان از بند و کلید آزادگی از زندان تاریک نادانی است. در نظر شیخ نیشابور پیوندی بین درد عشق و درد دین وجود دارد. در درد عشق، وقتی که معشوق حق باشد؛ در واقع تمام اهداف عاشق می‌شود راه وصال به او و هر چیزی که عاشق را از این راه باز دارد حتی اگر زهد و عبادت باشد، عرفا معتقدند که کفر واقعی و مذموم است. برخی از افراد به شریعت‌ورزی که یک نوع عادت‌پرستی است روی آورده‌اند و تا از عادت‌پرستی جدا نشوند و آن‌را رها نکنند به حقیقت‌ورزی نمی‌رسند چون درد عشق دیگر دردی نیست که عادت‌پذیر باشد زیرا تا زمانی که عاشق به معشوق خود نرسیده باشد درد عشق را دارد ولی وقتی که به معشوق خود دست یافت دیگر نمی‌تواند حرفی از درد و صاحب درد به میان آورد پس درد عشق درمان‌ناپذیر است چون عاشق فناپذیر به شرط فنا به معشوق فناپذیری می‌رسد. بدین‌گونه پیداست که عطار درد را نسخه درمان می‌داند و می‌گوید:

گفت ای دردی که درمان منی جان جانی کفر و ایمان منی

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۶۶)



با این نسخه عطار می‌خواهد «درد» اهل عصر را که «بی‌دردی» است درمان کند و عطار سعی دارد به خواننده حالی کند که با این درد می‌توان از بی‌دردی رست. بررسی عنصر درد در آثار عطار در مقایسه با سایر اندیشه‌های محوری او ناظر بر این است که درد اندیشه‌ی غالب در آثارش می‌باشد و درباره‌ی مصادیق درد چون سوز، غم، مصیبت، زاری، نوحه، ناله و ... می‌توان ادعا کرد که در اغلب ایات آثارش تکرار شده‌اند. بسامد بالای این عنصر همراه با انواع مصادیقش عطار را صاحب سبک شخصی کرده است و در هیچ یک از آثار عرفای دیگر با این بسامد و کیفیت سابقه ندارد و در پایان یاد آورد این نکته خالی از لطف نیست که تنها دردمندان جویای درد، مشتری دواخانه‌ی «دردهای عطار» نیستند. طبیبان دردآشنای بسیاری نیز دست طلب درمان به سوی این شفاخانه دراز کرده‌اند. این که بزرگانی چون مولوی، حافظ و ... چه قدر و چگونه - متاع درمان را از «درد آباد» عطار، به درمان سراهای خویش کشانده‌اند و اما آرزوی ما این است که طبیبان روزگارمان برای درمان آلام خود و جامعه بشری راه داروخانه‌ی عطار را بهتر از پیش بیابند درست همچون خواجه‌ی کرمانی:

خواجه اگر از بهر دوی دل مجروح دارو طلبی بسر در عطار فرود آی
(سهیلی خوانساری، ۱۳۶۷: ۴۹۱)

فهرست منابع

کتاب‌ها

- اشرف‌زاده، رضا، (۱۳۷۳)، تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر.
- اقتداری، احمد، (۱۳۸۱)، سایه سیمرخ، چاپ اول، تهران، نشر قطره.
- پورنامداریان، تقی، (۱۳۷۴)، دیدار با سیمرخ، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- توکلی، زهیر، (۱۳۹۱)، دردنامه سالک فطرت، تهران: امیرکبیر.
- ثروتیان، بهروز، (۱۳۸۴)، طنز و رمز در الهی‌نامه، چاپ سوم، تهران: سوره مهر.
- فروزان‌فر، بدیع‌الزمان، (۱۳۸۹)، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار، چاپ اول، تهران: ناشر.